



درختان چنار و سپیدار و بوته های شمشاد کوجه پس کوجه ها و خیابان ها درسکوتی معنادار فرورفته اند و چشم به آسمان آبی و نیمه ابری دوخته اند تا هرچه زودتر آبی آسمان جای خود را به چهره ابرهای بهاری بسپارد. طبیعت بغض خود را فرومی خورد تا لحظه انتظار هرچه زودتر به پایان خود برسد و اشاره ای رحمانی دانه های درشت و بلوری باران را نصیب جان تشنه و سرمازده اش کند. اگر از طواهر زندگی ماشینی امروزه همه نبض حیاتمان را به آسودگی اش وصل کرده ایم و رهایی برایمان غیرممکن شده است دل بکنیم و چشم خواب زده از سرمای زمستانی مان را بگشاییم می توانیم به تپش پنهان زمین گوش بسپاریم و حیات دوباره زندگی را که از دیدگان ما پنهان است بروشنی در باییم. زمین ملتهب زایش دوباره زیبایی های تحسین برانگیز خویش است و پیشاپیش برای درد ممتد آفرینش و خلق دوباره شکوفه های نورس صوری می کند.

بی شک هرکس به فراخور عمرش بیشمار بهار و رویش طبیعت را تجربه کرده و در کنار دلبستگی های همیشگی اش از کنار شکوفه های رنگارنگ عبور کرده که برای چند روز بیشتر بودن و دیده شدن خود را عاشق ترین مظاهر متولد شده طبیعت نشان می دهند و حتی از نوازش های بی رحمانه عابران پیاده، رو پنهان نمی کنند تا نشانه ای از وجود دوباره به جان آمده طبیعت باشند. اما به واقع چه تعداد از ما آدم ها به اندازه تحول بنیادی طبیعت در بهار، تازه شدن را به معنای واقعی تجربه می کنیم و برای نگهداشت همیشگی اش دل می سوزانیم؟ چه تعداد از ما بهار واقعی را به خانه درونمان راه می دهیم و پنجره غبار گرفته دلمان را بسوی نسیم خنک و روح نوازش می گشاییم تا قدری از سنگینی نیازهای انسانی مان کنده شویم و بتوانیم سبکی و بی وزنی را تجربه کنیم؟ براستی در کنار عظیم ترین حادثه خلقت چند بهار توانسته ایم عطر خوش حیات را سوغات بدست آمده ای برای روزهای نوونیا آمده مان کنیم؟

بهارا زیبایی های وصف ناپذیرش روح زیبایی جو و کمال خواه آدمی را به تکاپو و هیجان وامی دارد و نمودی عینی از اراده استوار پروردگار عالمیان را در برابر دیدگان تمام موجودات هستی به نمایش می گذارد تا هرکس به فراخور نیاز و حال درونی اش توشه ای بردارد. بهار آنچنان در تمام لحظات زندگی همه ریشه می دواند که کمتر کسی است که بتواند براحتی و بی توجه از کنار حضور سبزش بگذرد. اینگونه است که رویش هر کدام از زیبایی های بهار نشانه ای می شود از زندگی که در تمام عالم حیات جاری است و همه چیز را در دل خود به حرکتی بسوی دوردست ها و کمال دعوت می کند. حرکت توقف ناپذیری که می باید با تمام وجود با آن همراه شد و بسراغ ناشناخته هایی رفت که در کوشان آدمی را از سکوت و انزوا خارج می کند و او را به جهان بینی واقعی تری از زندگی می رساند. به مانند روزگاران گذشته سالی با همه فراز و فرودهایش سپری شده و زمان همه اتفاقات را پشت سر خود گذاشته است. گروهی ادامه عمرشان به دقایق آینده زندگی نبیوسته و یا از جمع زندگان بیرون نهاده اند و بودن را با تمام دلبستگی هایش برای باقی ماندگان گذاشته اند. گروهی بی شماری هم در جمع زندگان، بیشتر از زندگی هستند که همچنان در جریان است و بسوی زمان پیش رو گام برمی دارد. می باید خودمان را آماده این دوران گذار کنیم و چشمی به آسمان و چشمی دیگر به زمین، درست در تلاقی عبور زمان بایستیم و بدون لحظه ای تردید به همراه همه ثانیه های اول سال نوهمه دقایقی که از شتاب زمان عقب مانده ایم را جبران کنیم و با عمق جانمان یا در امتداد مسیر آینده بگذاریم. اینگونه است که بهار با همه سبزی و روشنی اش به استقبالمان می آید و ما همراه همیشگی لحظات ناب و تکرارناشدنی اش می شویم. بهاری که تا زمین و زمان برقرار است و زندگی در این کره خاکی جریان دارد هر بار و به هر شکل که برای هرکس آشکار شود هیچ گاه رنگ کهنگی و تکرار به خود نمی گیرد. ضیاء آراسته